

گردستان

—————

چنانچه در بخش چهارم ضمن مهاجرت جمال اقدس
 ابهی از بغداد بسلیمانیه شرح داده شد فی الحقیقه
 ارتباط و انعشار این امر در آن قسمت بواسطه شیوخ و اولیاء
 محترم نقش بند و قادرین از جهت ارتباط دقیق آنها با
 مرکز امر صورت گرفت و قصه شهادت آقا ابوالقاسم همدانی را
 آوردیم که مقبره و مزار آن در آن قسمت بنام او تصویب
 میکنند و از خاندان اولیاء مذکور بحالت ارتباط عرفانی
 باقی هستند و سپس در بخش ششم شمه از احوال میرزا
 اسدالله اصفهانی و مهاجرتش بسندج و هدایت
 شدگان او را آوردیم که از پسران میرزا عباس و میرزا حسن
 و میرزا محمد علی و میرزا نورالله و نیز دختران و خاندان
 محترم حقیقی برجای ماند و در آن ظروف و احوال
 عدّه بسیاری در آن حدود مرتبط و محب نسبت باین امر
 شدند و در دوره عهد میثاق مبلغین متمدن بداندانجا
 رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه بآن
 حدود راه و ایاب و نشرفحات نمودند و برخاسته سی از
 مؤمنین و مبلغین در آنجا اقامت نیز گردیدند و از مسافرتها
 تبلیغی بسندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت

آقاسید جلال ابن سینا و آقاسید حسن معسوج —
 " هاشمی زاده " بود که در چارتمرض و خطر از طرف
 ملاها شدند و اگر معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل
 فضل و وسعت فکر نبود در چارشدت و بدین رود رسند در
 و نقاط دیگر افراد مانند ذوالفقار خان و حکیم ابراهیم
 و غیره با حال ایمان و محبت زیستند و قریه قروه در قریب
 سنندج کم کم مرکز جمعی از مومنین گردید و فقط مشاهیر
 از مومنین آنجا که قیام نمودند همان شیوخ طلاب و محصلین
 در جامع الازهر مصر بودند که بواسطه آقا میرزا ابوالفضل
 گلپایگانی در قاهره مصر عرفان و ایمان رسیدند و مصدور
 خدمات بسیار شدند و در دوره عهد و میثاق مبلغین متعدد
 بدانجا رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه
 بآن حدود ایاب و نهاب و نشر نفحات نمودند و برخی از
 مومنین و مبلغین در آنجا نیز اقامت گزیدند و از مسافرت های
 تبلیغی بسندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت
 آقاسید جلال بن سینا و آقاسید حسین متوجه " هاشمی زاده "
 بود که در چارتمرض و خطر از طرف ملاها شدند و دیگر
 معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل فضل و وسعت
 فکر نبود در چارشدت و قتل می گشتند ولی شبانه از آنجا
 گریخته مستخلص گشتند و بدین رود رسند در نقاط دیگر

۷۲۱ مکرر

افرادى مانند زوالفقارخان وحكيم ابراهيم وغيرهما
بحال محبت و ايمان زيستند و قريه قروه در قرب سنندج
كم كم مركز جمعى از مومنين گرديد و فقط مشاهير از مومنين
آنجا كه قيسام نمودند همان شيوخ طلاب و محصلين در
مجامع الا زهر مصر بودند كه بواسطه آقا ميرزا ابوالفضل در
قاهره مصر به عرفان و ايمان رسيدند و مصدر خدمات بسيار
شدند كه از شهرشان شيخ فرج الله زكى كرى و شيخ
محي الدين بودند و تفصيل احوال ضمن اوضاع آنجا
بيان است .

گسرگان

شرح احوال و اوضاع آنجا ضمن حوادث و واقعات امریه عمومی در بخش سابق بیان گردید و بند رجس از توابع گرگان در ایندور میثاق بملت اقامت و سکونت جمعی از بهائیان سنگسرو یزد و خراسان و غیرها مرکز مهم پرآثاری شد که غالباً در بخش پیش بیان گشت .

و از مشاهیر سکنه اینجا میرزا محمد تقی ناظم خراسانی بن حاجی میرزا علی اکبر حگاک مشهیدی سابق الذکر که مصدر خدمات امریه و عضو محفل روحانی بود و شمر میگفت و مقالات و مسائل تاریخی امری و غیرها مینوشت و با امر اکسز و اولیا امر مکاتبه مستمره داشت دیگر اعتماد التجاریسز و و برادرش که بالاخره در آن بند رشهادت رسید و این یک صورت عریضه ناظم بحضور مبارک مرکز عهد است که شمه از اوضاع و احوال را روشن میدارد .

” هو الحق المبین تصدق آستان مبارکت شوم .

چگونه عرض کنم شرح حال مختصری

که بیم دارم از اندک عروض در دست

مدتی بود که بواسطه مکافحهٔ دول و محاربهٔ بین الطللس
 در اروپا طریق تراسلات و معاملات مفلق و محکم و ايسواب
 تجارات و مكاسب منسد و مبهم پنج سال است که این غریب
 بینوا و عموم احبای در این ساحل بیحاصل از اخبارات
 سارّه انشطر مقدس و بشارات صحت و سلامتی وجود اقدس
 مبارك و طائفین حول كعبه مقصود امنیت آن نواجی اطلاعی
 نداریم شب و روز در حیرت و حسرت و ملالت گذشت گرچه
 معلوم بود در صورتیکه اهل عالم از این واقعه مضجعہ عظمی
 مهموم و محزون بودند البته مرکز عبودیت کبری که غمخسوار
 جملۀ جهان و کلیه نوع انسان و مروج و موسس صلح و سلیم
 در بین عموم و ادیان ^{مطلی} است ^{معلوم است} که این حیص و بیص تا چه اندازه
 قلب مبارك مغموم و محزون بود در طول مدت این لیلہ ظلمانی
 جنگ و جدال و مهجوری از فیض اخبار و آثار از هر جهة برای
 احبای بند رجز سخن گذشت صدمات و لطمات بیحد دیدند
 و امتحانات شدید رخ گشود مفسدین و اشرار چند سال بسود
 قصد فتنهٔ جویی داشتند وقت را مقتضی دیده با سامسی
 مختلف تشکیل انجمن ها نمودند و کاکین غرض و مفاسد
 و منافع شخصی گشودند شیخ رحیم لیوانی مجتهد تازه وارد
 از عتبات را با خود همراه کرد و حکومت ظالم بند را احمد علی
 خان را با خود یار کرده حکم قتل جمعی از دوستان را صادر

نموده و بدست اشرار دادند در لیله ۲۳ حوت ۱۳۳۶ حضرت
 آقامیرزا جواد اعتماد التجار را که از متقدمین اعیان و مقدّمین
 بهائیان بودند به تیرجفا شهید نمودند و برای انگشتر قیمتی
 بعد از قتل انگشت آن مظلوم را مجروح نمودند بعد از شهادت
 آن مرحوم آتش فتنه و فساد در کانون سینه محرکین و اشرار شعله
 گردیده قصد هجوم بخانه و لانه اعیان داشتند هر یک از دست
 بطرفی فراری و متواری در صورتیکه فانی را شخص ارضی
 بمنزل خود برده بود باز هم بمنزل فانی ریخته و هر چه از
 دستشان برآمد نسبت به عیال و اطفال از بیت و آزار کردند
 و آنچه نظرشان آمد بتاراج بردند لیکه دیگر بمنزل اشرف
 الحکماء اخوی مرحوم اعتماد ریختند و آن پیر مرد و عیال و اطفال
 را بدرجه تهدید نمودند و باالات حربیه خود زدند که صبیحه
 ۱۴ ساله حکیم دل باخته در همان لیله فوت کرد این خبر
 بدعات و قراء اطراف منتشر و رجاله و عوام الناس از هرسو
 هجوم به بندر جزا آوردند و با اشرار طحّی گردیدند مقصدشان
 این بود که باشد قوا بر اجبا بتازند و از خانه آرامنه هم اجبا
 را کشیده بهلاک و دمار آنها پدید آید این خبر بساری رسید
 عدّه سوار حضرت آقای سردار جلیل و عدّه سوار حضرت آقای
 هژیرالدوله فرستادند که اشرار را بمجازات رسانند چون امر
 بمظلومیت است راضی نشدیم که سواران به بندر جزا ورود

نمایند از دفرسخی پیغام دادم که مراجعت کنند وفد و بیهم
 شبانه بالتکای مخصوص گمرک از طرف دریاهجرت بمازندران
 نمودم و از مازندران توسط حضرت آقای باقراف بد ولست
 تظلم نمودیم با جدیت اقدامات حضرت باقراف احکام مؤکد
 بردستگیری اشرار و مجازات آنان از هیئت دولت برای حکومت
 استرآباد صادر شد ولی چون ایام هج و مرج بود حضرات
 اشرار خود را بحزب و مکرات و اتحاد اسسسالام و
 اتحاد جنگل بسته بودند کاری از پیش نرفت برعکس برتجری
 آنان افزود مدت یکسال ونیم بود که باعیال و اطفال متواری
 بودم این ایام از حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء مجسداً
 امر بدستگیری قاتلین و اشرار شد و جمعی را حکومت حاضره
 بدستگیر و از هریک وجهی گرفته رهانمود و تا اندازه بندرجز
 امن است و کسی حق تعرض ندارد ولی احبباً متفرق در اطراف
 هستند این ایام بواسطه افتتاح طرق و صد و راخبار صحت
 مبارك و زیارت الواح و آثار مقدسه جدید قلوب افسرده پریشان
 عموم نهرانی و روشن و رشك گلزار و گلشن گردید امیدوار از
 آستان مبارك چنان هستیم از نظر عنایت و ورنشده مجسداً
 این جمع پریشان را سروسامان عنایت فرمایند که در این یوم
 اعظم موفق و مؤید بخدمات شایسته گردیم . . .
 جمع کن ز احسانت این دل پریشانرا
 ای شکنج کیسویت مجمع پریشانسی

اهل بیت اعتماد شهید رجای زیارت نامه برای آن شهید
 از ساحت اقدس دارند يك عریضه که حاوی نوشتجات مهمه
 است بعد از شروع محاربه بین الملی از خطه مبارکه نور رسید
 تا کنون امکان ارسال و ایفاد حضور نبود اینک لفاً تقدیم
 آستان مقدس میدارد آقا میرزا عزیز الله ولد مرحوم حکیم فرج الله
 کاشی که از دوستان روحانی و مقدس کلیعی هستند الساعه
 در حینی که این عریضه به آستان مقدس میشد رسید و
 رجای ایشان چند سطر دستخط مبارک است که بافتخار
 ایشان نازل گردید زیرا با اینکه از احباب متقدمین والدشان
 بوده اند خط مبارک در فامیل ندارند و آرزوی اوفقط اینست که
 دستخط مبارک را محض ذخیره و افتخار فامیلی داشته باشد
 گرچه باشدت مشاغل مبارک این عرض ز نبی عظیم است ولی از
 آن گناه که نفمش رسد بدوست چه باک مزیداً علی ما ذکر معروض
 میدارد که مدت یکسال بود جمعی بفرض شخصی در صدر
 فتنه و فساد در بند رجز بودند و قصد کشتن این بنده و جمعی
 را داشتند که منجمله مرحوم اعتماد التجار و آقان امین و آقان
 بزرگ خان و شیخ علیخان بودند و یکماه قبل خیال آنها قوت
 گرفته شیی که در محلی میهمان بودم سه نفر در سر راه بسا
 تفنگ نشینند و چونکه قبلاً اطلاع داشتم آنشب را در محفل
 دعوت ماندم و آدم خود را فرستادم منزل که بخانه خبرید هد
 در موقعیکه آدم بنده عبور میکرد او را تنهاده با قفسه اداق

تفنگ زده بودند در پشت دیوار تخته که محل پستوی آنها بود و اورا تهدید نمودند که ناظم کجا ست اوزبانش بند میشود اورا گذارده فرار میکنند ولی در و نفر آنها را شناخت صبحی شرح حال را اظهار نمود بنده بمرحوم اعتماد اطلاع داده بحکومت که آقا احمد علیخان بود تظلم نمودیم قنبر را خواسته آدم بنده را خواسته ثابت شد ولی چون حکومت با آنها باطناً همراه بود تعقیب ننمود اظهار نمود گذشت کنید بنده که نمیگذشتم مرحوم اعتماد گفتند حال که خدا نخواست و آنها بقصد خود نرسیدند بگذر و تعقیب نمابند که متنبه شوند بنده مجبوراً گذشتم ولی بعد باز هم دیدم که در صد وسیله هستنند و همه روزه تهدید میکنند ناچار ابهر بهانه شد بسیاری رفتم و بمرحوم اعتماد عرض نمودم که خود را حفظ فرمائید و ملاحظه داشته باشید بعد از رفتن بنده همان دشمنان اظهار دوستی نمودند و مجلسی صبحی در منزل مرحوم اعتماد منعقد نمودند تا نمک خوردند در ظاهر اظهار آشتی در باطن خیال کشتن آن بیچاره بعد از چند شب در صورتیکه او قبل از غروب بخانه خود می آمد به بهانه کمسیون ارزاق اورا دعوت نموده بکمسیون می رود آنچه قبل از غروب قصد حرکت میکند همان اشخاص اورا نگه میدارند تا یک از شب میگذرد از کمسیون بیرون آمده همه متفرق میشوند در صورتیکه حکومت را منزلش

در قرب خانه اعتماد مرحوم است آنها به بهانه کنار میکشید
 خود را آن مرحوم تنها بطرف منزل می آید در بین راه شیخ
 علیخان بایشان برخورد کرده همراه میشود که از پشت و نفر د و
 تیر بطرف ایشان خالی میکند یک تیر اعتماد مرحوم را میگیرد
 فوری بزمین میفلتد و شیخ علی هم فرار میکند بصدای ناله
 مردم بیطرف قصد میکنند بیایند سر نعش پارسی قاتلین به
 تهدید مانع میشوند همان اشخاص سر نعش آمده انگشتر
 قیمتی آن مرحوم را از دستش بیرون می آورند وقتی که خاطر
 جمع میشوند که تمام است میروند مردم آمده نعش را بخانه
 میبرند بنده دوسه روز بعد از قتل آن مرحوم به بندر آمدیم دیدم
 حضرات قاتلین باکمال جرئت میگردند از طرف حکومت
 اقدام نشده تلگرافات تظلم بطهران نمودیم بعد دیدند
 اگر بنده را بکشند دیگر کسی نیست که اینکار را تعقیب نماید
 محرك واقعی دسیسه دیگر ریخته بدوستان خود اطلاع
 داده که من میروم محرمانه صحرا به بهانه اینکه محمد علی
 رانظم بدوستان او گرفتند مخفی نموده اند از دهات ارازل
 و او باش خبر کنید بریزند منزل او و راهم بقتل برسانند آنوقت
 راحت میشویم او مخفی، و مفسد معروف قنبر در کاغذ و پاکت
 مزین با درس صبح شده مضمون ذیل "فرقه مقدس دموکرات
 استرآباد بندر جزیه مجله جزبعلی اکبر قاتل به گلوگاه به

اسماعیل خان سرهنگ به لیوان به یعقوب علی سلطان کاغذ نوشته سوارخواست که بیایند بریزند بند رو همان کاغذها خواست خدا بدست آمد و نقداً موجود است بعد کسی از گویاکه ولیوان نیامد ولی از محله علی اکبر و رفقای اش سرارش آمدند که خبر محمد علی صحرانتشار یافت بعد شبانه بخيال آنکه بنده را بزنند علی اکبر و علی محمد ریختند منزل آقاسی حکیم باشی اخوی مرحوم اعتماد دختر ۱ ساله حکیم باشی دل باخته بعد از شش ساعت فوت کرد و همه روزه بنده راتهدید مینمودند شبها با تفنگ و ویراق در منزل بنده را گرفته بودند ناچار شبانه فراراً بطرف مازندران از راه دریارتم مدتی در آنجا بودم که حکمرانی تفویض بحضرت مستطاب اجلی آقای ساعد السلطه شد اطلاع دادند که حاضرم احقاق نمایم در رکاب حضرت آقای حجة الاسلام آقای شریف التلمساء و حضرت اجل آقای آقامیرزا حسین خان امید واریاسترآباد آمدم که بدبختانه نایب الحکومه جدید رسید و ایشان از کار کناره گرفتند کراراً با اداره ژاندرم عرض شد که اشرار را دستگیر کنید و باسترآباد بیاورید عذرمی آوردند تا آنکه آخر تلگراف طهران اراعه شد و مجبوراً چند نفر آنها را آوردند و محترمانه در اداره دوسه شب نگه داشتند در این بین از طرف حضرات تهدید شدند و حال بسه روز است که چنین اشخاصی را

مرخص نمودند حال که واسطه بوده و چرا مرخص کردند بر خدا معلوم است نمیگویم اداره محترم ژاندارمری طرفدار آنهاست ولی پارتی آنها را سترآباد هستند یقین خواهش کردند و الا خیلی بعید است با این تلگرافات طهران و معلومیت سابقه آن اشخاص انتهى " و از مشاهیر بهائیان گرگان میرزا علی اکبرخان منبع السلطان بود که مدتی ریاست گمرک داشت و در آنجا بسال ۱۳۳۵ درگذشت و خلفی بنام میرزا حاجی آقا برجای گذاشت و در این ایام محافل قسمت گرگان بدینصورت میباشد: محفل گرگان و از توابعش محفل بندر جز، محفل بندر شاه، محفل گنبد قابوس.

کرمان

در ایالت کرمان بنوعیکه در بخشهای سابق بتفصیل بیان شد کرسی جمعیت و قدرت شیخیه مستقر بود و در هنگام غروب شمس هیکل ابهی حاجی محمدخان خلف حاجی محمد کریم خان ریاست مینمود که وصف الحال آنان در بخشش مسطور گردید و او در معارضت با این امر کئی از پدران^{است} داشت و رساله تقویم العوج و دکتایی دیگر در رد و ابطال این امر نوشت تا در سال ۱۳۲۳ درگذشت و حاجی زین العابدین خان پسر چهارم حاجی محمد کریم خان بر ریاست بر شیخیه

قرار گرفت و او نیز بطریق مذکور حسب منهایشان سلوک کرد
 و در آنحد و غالباً علت مقاومت و معارضا اینخاندان قوی
 البنیان و سائر جمعیت پیروانشان تزئید عده مؤمنین امر بدیع
 راستی بزرگ بود و بالطبع ملاحظات و احتیاطاتی میشد .
 و بالعلاوه در آن محیط^۱ و مرکز شاه نعمت الله ولی و فضای
 عرفانی مانع دومی هم برای امر بهائی برقرار گشت که مرکزیت
 جمعی از بابیان و ازلیان بود و ما شرح آنرا و مخصوصاً تفصیل
 احوال ملا محمد جعفر و اخلافش را که بنام روحی مشهور
 گردیدند و تمام احوال میرزا آقاخان را در آن بخش و هم
 گرفتاری او و شیخ احمد روحی و غیرهما را بدست دولت
 سلطان عبدالحمید خان عثمانی و قتلشان در تبریز بعد از
 واقعه قتل ناصرالدین شاه با مردولت ایران در بخش سابق
 آوردم و بیانات ذیل در خطابی از حضرت عبدالبها^۲ راجع
 بهمان واقعه میباشد : " در مدینه کبیره (اسلامبول) درین
 ایام صنادید شیطانرا (ارکان میرزایحیی ازل) اسیر خذلان
 کرد و فسادشانرا واضح و عیان بکلی آن آتش را خاموش نمود و
 بتمام آند استانرا از اذهان فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم
 مفسدین عالم و معتترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه
 و شب و روز با انواع و سائط و وسائل در هدم امر الله ساعی و
 مجتهد و با انواع و ساوس و ساعس متشبهت و خط عظیمی بر

امراللّه واسباب فساد شدیدی درحقّ احبّاء اللّه جمع یمین
 مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه
 جمال الدین افغانی در جمیع محافل و وزراء راه یافتند حتی
 در خلوت پادشاهی که مابین گفته میشود بواسطه آن شخص
 بارجسته بودند و امام دیحیی کاتب مخصوص جمال الدین
 شده بود و شیخ احمد از اعضاء دائمی مجلس او و سیلسه
 نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و ازیت این آوارگان
 تشبّث نجستند و افتراضی نمایند که نزد و ما متوکلاً علی اللّه
 بحبل تسلیم تشبّث نمودیم و بقلب سلیم ^{صبر} و توسّل عاقبت دستی
 از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پرلوم را بردید و فسادشان
 آشکار شد و فتنه شان پدیدار و اوراق فسادشان نمودار شد
 و بجزای اعمال خویش گرفتار شدند بپنجه عدالت در افتادند
 و بایران ارسال گشتند شاملاً لحظه فرمائید که در نزد عوام کار
 مشتبه نشود انتهى " و معذک چنانچه در بخششش آوردیم
 در شهر گرمان و رفسنجان و بعضی توابع در هنگام غروب ابهی
 جمعی از بهائیان بودند .

و چون فتنه نقض برخاست در سال ۱۳۱۳ حاجی
 میرزا حسن خرطومی از بمبئی اوراق فاسد و مفسد چند برای
 معاریف احبّاء فرستاد در برخی تاثیر نمود چنانکه استاد محمد
 حداد که عازم ارض عکا بود چون بمبئی رسید افکار تاریک

حاجی مذکور ویرا چنان ظلمانی نمود که از سفر بمقصود
 بازمانده عودت بوطن کرد و سفری دیگر به گانزد میرزا محمد
 علی رفته مراجعت کرد و مراسله فیما بینشان مستمر شده محل
 امید ناقضین گردید ولی طولی نکشید استاد جهانرا بدورد
 گفت و میرزا احمد علی نیریزی بسال ۱۳۱۴ حسب امر حضرت
 غصن اعظم اکرم برفسنجان آمد و مندرجاً ریشه نقش برکنده
 شد و کم کم جمعی دیگر نیز در آنجا قبول این امر نمودند و حاجی
 میرزا حیدر علی اصفهانی باری دیگر بکرمان آمد و در رفسنجان
 درحدود چهارماه بخانه آقا محمد علی یزدی سابق الوصف
 اقامت گزید و تبلیغ و تشویق همی کرد و مبلغین دیگر امسال
 آقا شیخ محمد عرب و شکوهی شاعر کاشی و غیرهما آنجا رفتند
 مدتی مانده نشر نفعات کردند و مخصوصاً در ایام حکومت
 عبد الحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما در کرمان که ابسراز
 بیطرفی نسبت بادیان میکرد تفتین شیخیه و ازلیه و غیرهم
 را اعتباری نماند و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد را باهمسه
 عنادش کاری از پیش نرفت و میدان تبلیغ مفتوح گشت و جمعی
 کثیر وارد وقائم شدند و نفوس کافی پدیدار گشتند و لذا رفسنجان
 مرکزی برای امریهائی در خاک کرمان شمرده شد و ماستمهای
 وارده بر ملا حسین ارباب شریف را که عاقبت بسال ۱۳۱۲
 بعشق آباد مهاجرت کرد و اخلاقی باثبات برجای گذاشت

نیز در بخش ششم آوردیم .

و از معارف بهائیان ایالت کرمان آقا محمد علی یزدی
 مذکور بود یگر محمد ^{حاجی} رحیم سابق الذکر که در سال ۱۳۳۳ وفات
 نمود و خانواده درین امر برجای گذاشت و نیز برادرش آقا
 محمد رفیع و حرمش هاجر و غیرهم بودند دیگر حاجی محمد طاهر
 اشراق قندهاری که اخلاف ستوده از خود بیادگار گذاشت
 دیگر آقا محمد علی و برادرش آقا محمد حسن و غیرهم بودند و از
 بهائیان ستم دیده آنحد و عدّه بمشوق آباد گریخته اقامت
 جستند از آنجمله استاد علی اکبر نجار رفسنجانى بود و او بسال
 ۱۳۰۷ بواسطه حاجی ملا ابراهیم مسئله گوی یزدی که
 چندی بعد آن بشهادت رسید بهائی شد و از زوجه خود
 ام کلثوم کتمان و تقیه همی کرد و آنزمان پس از چندی حال
 بد انست و بشدت برافروخت و زشت گوئی و اجتناب نمود و دختر
 بی بی سکینه که صورت نماز بهائی را از صند و قچه بدست
 آورد با مادر هم دست گردید ولی بالاخره بمطالعه کتاب ایقان
 منجذب و مؤمن گشت و مادر هم بواسطه او ایمان آورد و بنوع
 آزاد بخدمات روحانیه برخاستند و لاجرم اهالی بهیجان
 آمدند و بنای سقط گوئی و استهزاء و شتم و ضرب گذاشتند
 تا آنکه حاکم رفسنجان محمد تقیخان برادر حاجی محمد کریم
 خان استاد علی اکبر را گرفته چوب وافرزد و امر بتبری و لعن

کرد و چون استقامتش را دید مزید نمود و استاد علی اکبر پسر
از استخلاص طبق اجازه سابق حضرت عبدالبها^۱ باعاطفه
خود بعشق آباد مهاجرت نمود و در آنجا بی سکینه را باقا
سید مهدی گلپانگانی در سال ۱۳۱۷ ترویج داد و خود
بشغل نجاری اشتغال ورزید و نوبتی با پسر خود آقاغلامحسین
بزیارت حضرت عبدالبها^۲ در رطه اسکندریه مصر تشریف جستند
و بالاخره در سال ۱۳۳۱ درگذشت و ام کلثوم مذکور باد و پسر
و دودختر برقرار بود و در سال ۱۳۳۶ در شب ۱۸ رمضان
چند نفر بعنوان دزدی وارد خانه شده اموال را ربودند و
زخمی مهلك با منظر لوه زدند و فرار نمودند و چون صبح شد
و بستگان خواستند معالجه نمایند چاره نشد و پس از ساعتی
چند درگذشت .

دیگر کربلائی یوسف که با زوجه اش بی بی سکینه بسال
۱۳۲۲ بملت شدت تعرض و تعدی اهالی بعشق آباد
مهاجرت و توطن نمود و بی بی سکینه بنت میرزا حسین یزدی
بسن چهارده سالگی توسط خالوی خود آقا عبد الرحیم
بن آقا حسین یزدی که از مستخدمین حاجی محمد کریم خان
و بهائی بود در رفسنجان بهائی شد و مادرش از شدت تعصب
و غیظ موهای ویراهمی کند و ضرب و شتم نمود ولی بالاخره
از جهت ثبات و استقامت او موفق بایمان بدیع گردید تا آنکه

بی بی سکینه بزنی کربلائی یوسف مذکور از بهائیان ممتاز
 رفسنجان در آمد و سنین مدیده با کمال اشتغال بخدمات
 امریه مشغول و مألوف بودند و بالاخره بعلمت تعصبات و
 تعدیات اشرازیسال مذکور با تفاق شوهرود و دخترش
 گوهر تاج و بلقیس بعشق آباد هجرت نمودند و دخترش
 گوهر تاج خانم بزنی آقامیرزا محمد ثابت مراغه سابق الوصف
 در قسمت آذربایجان در آمده در روسیه و بعد از ایران بتر
 نوپا و گان و هدایت بی خبران همت گماشتند .

واز جمله بهائیان مداوم در خدمات روحانیه علی آذری
 ابن ابوالحسن متولد در کرمان بسال ۱۲۷۴ شمسی و در
 حدود سال ۱۳۳۲ هـ . ق بواسطه اقدامات عمومیش استاد
 عبدالحسین فائزایمان بهائی شد و باینست عم ازدواج نمود
 و مدتی در مرو و تاشکند و غیره مابنائی میکرد و بالاخره
 با اشتغال و انجذاب بایران عودت کرد و سالیانی دراز در
 خدمات امریه و ماموریتها از طرف محفل ملی ایران مانوس
 و مستفید گردید و از معارف بهائیان و شهدای این دور آقا
 سیدیحیی سیرجانی یزدی بود و والدش آقاسید مهدی یزدی
 که جنبه ملائی داشت بسال ۱۲۶۰ هـ . ق بسیرجان کرمان
 در آمد و زوجه اش سماء^{۴۴} ثورجان بیگم بود و فرزندشان آقا
 سیدیحیی مذکور عالم و تاجر و در سن ۴۸ در سال ۱۳۲۶ به

تحريك بعضی از خوانین و متنفذین چند تن از اشرار و پیرا
بضرب کار و آزار شهید کردند .

دیگر از شهید^{۱۰} کربلائی اسد الله سقط فروش سردی
قالی باف و عامی متدین از شیخیه بود و بعد ايسقط فروشی
پرداخته متدرجاً صاحب ثروت و محل اعتبار تجار گردید و
بامانت و دیانت مشهور گشت و اسفار متعدده بزیارت اعیان
مقدسۀ عراق و مشهد رضارفت و در خانه خود مجالس تمزیبه
و ذکر مصائب پیامیداشت و در بندل و بخشش بفقرا و در ماندگان
شهره بود تا در سال ۱۳۱۰ بمشاهدۀ کثرت تعرض و سبب
ولعن اهالی نسبت باین امر متنبه و متذکر گردیده تفحص
و تجسس نموده فائز عرفان و ایمان شد و کتب و آثار بدیعه در
خانه گرد آورد و خدمات مالی و تبلیغی همی نمود و بسسال
۱۳۲۵ با برخی از احباب معزم زیارت حضرت عبدالبهائم^{۱۱}
شتافته بپورتسمید وارد شد و خبر شنید و ابلاغ رسید که نظر
بانقلاب ارض مقصود^{۱۲} تعرضات مامورین عثمانی ورود جائسز
نیست لا جرم مراجعت کردند آنگاه در سال ۱۳۲۷ با جمعی
بزیارت رفت چندی در جوار فضل و عطا بسر برده عودت بکوه
کرمان کردند و اهالی پیش از پیش بتمرض و آزارش برخاستند
و معاندین بصدربهانه بودند که بروی بتازند تا بنوعی که
در بخش سابق آوردیم بپورود حاجی واعظ لا هجی و قیامش

برتبلیغ فتنه برخاست و منجر بشهادت وی گردید .

و در رفسنجان حاجی شیخ محمد تقی مجتهد معاندت و معارضت با احباً میکرد و اهالی بموجب تحریک و تهییج وی از یت و آزار نمودند چنانکه آقا محمد رضایزدی روضه خوان چون ایمان آورد و بعلمت شدت اشتعال و انجذاب بدیسن امر مشهور گشت مورد تعرض و حمله اهالی واقع شد و کانش را آتش زده اموالش را یغما کردند و میرزا مهدی خان مستوفی شیخی حکمران بلد ویرا بدار الحکومه برده پاهایش را بفلکه گذارده چوب بسیار زدند و او را بکند و زنجیر و حبس کردند سپس مبالغی جرم عقیدت گرفته رها نمود باری دیگر مردم در بده گد گرد آمده خواستند ویرا بکشند و تنی نیکو خواه بپند و اندرز جلو گرفت و ستمکش را از چنگال درندگان ستمگرهائی داد ولی مردم دست نکشیده تظلم بوالی کرمان بردند و حکم بحکمران رفسنجان رسید که آقا محمد رضا را بآباد و تن دیگر از معاریف بهائیان آقا حسن و آقا اسد الله دستگیر کرد تحت المواجهه بشهر کرمان کشند و آقا محمد رضا گریخت و دیگران برده حبس کرده مبالغی ماخوذ داشتند تا آنکه حکومت تغییر کرد و نیز توصیه از میرزا علی خان صدراعظم رسید و در کرمان امنیت شد .

و از مشاهیر بهائیان رفسنجان درین دوره میرزا علی